جلسه 292

شنبه 12/11/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در رابطه با ترتب بود. در رابطه با ترتب دو وجه دیگر ذکر شده است برای اثبات امکان ترتب:

وجه اول: گفته اند بین امر به مهم و امر به اهم اختلاف رتبه است، و در تضاد بین دو چیز وحدت رتبه معتبر است.

چرا بین امر مهم وامر اهم اختلاف رتبه است؟

گفته اند چونکه امر به مهم موضوعش عصیان اهم است. عصیان اهم رتبه اش مساوی است با امتثال اهم، لأن العصیان نقیض الامتثال و النقیضان فی رتبة واحدة.

پس ثابت می شود که عصیان اهم متأخر است رتبة از اهم بخاطر اینکه عصیان اهم هم رتبه است با امتثال اهم، و روشن است که امتثال اهم متأخر است رتبة از اهم.

نتیجه می گیریم که امر به مهم متأخر است از عصیان اهم، عصیان اهم هم متأخر است از خود امر به اهم. عصیان امر به اهم از امر به اهم متأخر است دیگر.

حالا که ثابت شد بین امر به مهم و امر به اهم اختلاف رتبه است بلکه متأخر است امر به مهم از امر به اهم بمرتبتین، دیگر اینها مشکلی ندارند. تضاد در جائی استکه اختلاف رتبه بین ضدین نباشد.

اقول: این مطلب واضح الاندفاع است. اولا: اختلاف رتبه مشکل ضدین را حل نمی کند. حالا اگر فرض می کردیم احد الضدین علت ضد آخر بود، سواد علت بیاض بود، با هم جمع می شدند؟ چون علت و معلول اختلاف رتبه دارند دیگر اجتماعشان محال نیست و لو اجتماع مثلین بشود؟ لو فرض که ضد علة لضده الآخر، هل یجوز اجتماعهما فی آن واحد؟. اصلا اگر بنا باشد اختلاف رتبه مشکل تضاد را حل کند، خب شما می توانستید بگوئید امر به مهم موضوعش قصد امتثال امر به اهم است. کسی که قصد دارد امتثال کند امر به اهم را، امر به مهم دارد. و اختلاف رتبه درست می شد. چون امر به مهم موضوعش می شد قصد امتثال امر به اهم، و قصد امتثال امر به اهم که متأخر است از امر به اهم. آنوقت اختلاف رتبه بین امر به مهم و امر به اهم درست می شد. باید بگوئید مشکلی پیش نمی آید. این را که نمی شود گفت.

اصلا امر به مهم اگر موضوعش وجود امر به اهم بود، إذا وجد الامر بالاهم فهناک امرٌ بالمهم، باز اختلاف رتبه درست می شد بین مهم و اهم. چون در موضوع امر به مهم، وجود امر به اهم اخذ شده است، و حکم از موضوعش تأخر دارد رتبة. صرف اختلاف رتبه که مشکل را حل نمی کند.

باید مشکل تضاد ضدین را برطرف کنید نه اینکه اختلاف رتبه درست کنید و به این دلخوش باشید.

ثانیا: امر به اهم و امر به مهم تضاد ذاتی که ندارند، تضادشان ناشی است از عجز مکلف از جمع بین الفعلین. تضاد امر اهم و امر به مهم بالعرض است ناشی است از تضاد بین المتعلقین لاجل عدم قدرة المکلف علی الجمع بینهما.

پس شما بین فعل اهم و فعل مهم تضاد را برطرف کنید. اختلاف رتبه درست کردن در امر به اهم و امر به مهم که مشکل را حل نمی کند.

پس این وجه برای امکان ترتب درست نیست.

مرحوم آقای خوئی جواب دیگری ذکر کرده است که ما نفهمیدم ایشان چطور فرموده است. فرموده است اصلا بین امر مهم و امر اهم اختلاف رتبه نیست. چرا؟ برای اینکه درست است که موضوع امر مهم عصیان اهم است وحکم از موضوعش تأخر دارد. عصیان ام به اهم تأخر دارد از خود امر به اهم. نه بخاطر اینکه عصیان نقیض امتثال است و النقیضان فی رتبة واحدة، که حرف درستی نیست. اینکه نقیضان فی رتبة واحدة حرف درستی نیست. نار متقدم است رتبة بر حرارت. دلیل نمی شود که عدم نار هم متقدم باشد رتبة بر حرارت. نه، عدم نار وجهی ندارد تقدم رتبی داشته باشد بر حرارت. نار است که علت حرارت است، عدم نار چکاره است. نار چون علت حرارت است مقدم است رتبة بر او، دلیل نمی شود که عدم نار هم با خود نار در رتبه واحده باشند و او هم مقدم باشد بر حرارت. آخه تقدم ملاک می خواهد. وجود نار بر وجود حرارت تقدم دارد چون علت او است، پدر شما بر شما تقدم رتبی دارد دلیل نمی شود که عموی شما هم بر شما تقدم رتبی داشته باشد چون با پدر شما متضایفین هستند. وجود نار تقدم دارد بر حرارت، دلیل نمی شود که عدم نار هم تقدم داشته باشد بر حرارت.

سؤال وجواب: همانطور که بین نار و عدم نار تساوی رتبه است، بین عدم نار و حرارت هم تساوی رتبه است. شما می خواهید بگوئید نار چون مقدم است رتبة بر حرارت پس عدم نار هم مقدم است رتبة بر حرارت. چون عدم نار با وجود نار نقیضان هستند و النقیضان فی رتبة واحدة. خب این حرف درستی نیست. تقدم رتبی ملاک می خواهد. نار علت حرارت است اما عدم نار که علت حرارت نیست.

پس مرحوم آقای خوئی فرموده و درست هم فرموده است که عصیان امر به اهم خودش تأخر رتبی دارد از امر به اهم، نه اینکه چون نقیض امتثال است و النقیضان فی رتبة واحدة که شعار نادرستی است.

سؤال: نقیضان فی رتبة واحدة هستند چون نمی توانند علت همدیگر باشند. ولی نمی شود نتیجه گرفت که اگر خودش مقدم بود نقیضش هم مقدم است.

جواب: بله بحث در همین است که آیا قانون النقیضان فی رتبة واحدة را بخواهید تأسیس کنید بگوئید که وجود نار که علت حرارت است و تقدم دارد رتبة بر حرارت، عدم نار هم در رتبه وجود نار است و همین نار هم تقدم رتبی دارد بر حرارت. خب این حرف درستی نیست. تقدم رتبی ملاک می خواهد. ملاکی نیست در تقدم رتبی عدم النار بر حرارت. پس عصیان امر اهم نه بخاطر اینکه نقیض امتثال است ما می گوئیم تأخر دارد رتبة از اهم، چون الامتثال متأخر رتبة عن الاهم و العصیان نقیض الامتثال فی رتبة واحدة. نه این حرف درستی نیست. خود امتثال و عصیان هر دو جداگانه که بررسی می شوند، امتثال انتزاع می شود از موافقت امر، عصیان هم انتزاع می شود از مخالفت امر. پس عصیان تأخر رتبی دارد از امر، نه اینکه چون نقیض امتثال است.

این مطلب را داشته باشید.

آقای خوئی ره فرموده است که قبول کردیم امر به مهم متأخر است رتبة از عصیان امر به اهم تأخر الحکم عن موضوعه، عصیان امر به اهم هم تأخر دارد از امر به اهم رتبة تأخر عصیان الامر عن نفس الامر. اما وجهی ندارد بگوئیم امر به مهم تأخر رتبی دارد از امر به اهم.

اقول: این فرمایش آقای خوئی خیلی غریب است. برای اینکه ملاک تقدیم و تأخر رتبی در اینجا هست. ملاک این است که لا یفرض وجود المتأخر الا والمتقدم موجود. معنای تقدم و تأخر رتبی این است. معلول تأخر رتبی دارد از علت، یعنی لا یفرض وجود المعلول الا والعلة موجودة دون العکس. ممکن است علت موجود باشد ولی چون هنوز شرط موجود نیست معلول موجود نشود. متأخر رتبی هرگاه موجود باشد متقدم رتبة هم حتما موجود است دون العکس.

جناب آقای خوئی! وقتی که امر به مهم متأخر است از عصیان امر به اهم، عصیان امر به اهم هم متأخر است رتبة از خود امر به اهم، حتما امر به مهم تأخر رتبی پیدا می کند از امر به اهم. چرا؟ برای اینکه لا یفرض وجود الامر بالمهم الا والامر بالاهم کان موجودا. ولی ممکن است امر به اهم موجود باشد امر به مهم موجود نباشد.

پس وجهی نداشت شما اختلاف رتبه بین امر به مهم و امر به اهم را انکار کنید.

سؤال وجواب: اینجور گفته اند که امکان داشته باشد که متقدم موجود باشد بدون متأخر، ولی امکان وجود متأخر بدون وجود متقدم نیست. معلول نیست به علت ناقصه اش اینطور است. اینطور تعریف کرده اند.

سؤال وجواب: شما به این تعریف اشکال دارید که علت تامه هم بدون معلول موجود نمی شود. خب ما می گوئیم تعریف متأخر رتبی این است که در فلسفه گفته اند لا یمکن وجوده الا والمتقدم موجود. اما علت تامه بالحمل الشایع نه به وصف علیت تامه، علت تامه به حمل شایع یعنی نار، یمکن وجود النار بدون الحرارة، ولی لا یمکن وجود الحرارة بدون وجود النار. اگر به وصف علت تامه بگیرید، وصف علت تامه با وصف معلولیت تضایف دارد. اما ذات علت تامه، یعنی آتش و رطوبت قطنه، ممکن است آتش موجود باشد ولی حرارت موجود نشود. ممکن است رطوبت قطنه موجود باشد ولی احتراق موجود نشود. حالا این بحث مربوط به اینجا نیست. ذات علت تامه، نه به وصف علیت تامه، وصف علیت تامه تضایف دارد با وصف معلولیت، ذات علت تامه تقدیم رتبی دارد بر معلول. چون معلول موجود نمی شود مگر اینکه علت تامه موجود است ولکن ممکن است ذات علت تامه مثل آتش موجود باشد ولکن حرارت موجود نشود بخاطر فقد شرط.

پس این فرمایش آقای خوئی درست نیست.

سؤال وجواب: تقدم و تأخر رتبی منحصر نیست به علت و معلول. دو متأخر است رتبة از یک. چرا؟ برای اینکه لا یفرض دو الا و اینکه یک موجود است ولی ممکن است یک موجود باشد دو موجود نباشد. پس تقدم و تأخر رتبی منحصر به علت و معلول نیست.

و اینکه حضرت امام قده فرموده اند عصیان تأخر رتبی ندارد از امر. پس موضوع امر به مهم عصیان امر به اهم است ولی عصیان امر به مهم تأخر رتبی ندارد از امر به اهم، امتثال او هم تأخر رتبی ندارد از امر به اهم.

اقول: ما نمی فهمیم، چطور می شود امتثال یا عصیان امر از خود امر تأخر رتبی نداشته باشد. عنوان عصیان و امتثال که واضح است انتزاع می شود عنوان امتثال از موافقت امر و عنوان عصیان هم انتزاع می شود از مخالفت امر، پس چطور می تواند تأخر رتبی از امر نداشته باشد. بله می تواند شارع موضوع امر به مهم را اصلا ترک ذات اهم قرار بدهد، ترک انقاذ ابن مولا قرار بدهد، نه عصیان امر به انقاذ ابن مولا. بله آن دیگر ترک انقاذ ابن مولا تأخر رتبی از امر به انقاذ ندارد. ولی عنوان عصیان حسابش جدا است.

مهم در اشکال به این وجه بر امکان ترتب این است که اختلاف رتبه مشکل تضاد را حل نمی کند.

وجه دوم: دیگری برای ترتب ذکر شده است. گفته اند: عصیان امر به اهم علت دو چیز است، یک سقوط امر به اهم. چون العصیان مسقط. دوم وجود امر به مهم. عصیان امر به اهم پدر دو فرزند است، یکی سقوط امر به اهم لأن العصیان علة السقوط. دوم اینکه عصیان امر به اهم علت امر به مهم است چونکه موضوع علت حکمش هست. پس امر به مهم وسقوط امر به اهم معلول علت واحده هستند و با هم در رتبه واحده اند. دیگر این را که نمی شود کسی انکار کند که معلولین علة واحدة فی رتبة واحدة.

حالا که اینجور شد، امر به مهم با سقوط امر به اهم وحدت رتبه دارند. چون هر دو معلول عصیان امر به اهم هستند. چطور می شود این امر به مهم با دشمن سقوط یعنی ثبوت، این امر به مهمی که هم رتبه سقوط الامر بالاهم است چطور می تواند هم رتبه دشمن سقوط باشد یعنی هم رتبه ثبوت الامر بالاهم باشد؟ این محال است دیگر.

پس نتیجه گرفتیم که در رتبه امر به مهم امر به اهم ثابت نیست. چون در این رتبه امر به مهم، ام به اهم ساقط است پس محال است ثابت باشد.

این منشأ می شود که بگوئیم هیچگاه ثبوت امر به اهم با ثبوت امر به مهم در رتبه واحده نیستند. چون آن چیزی که هم رتبه ثبوت الامر بالمهم است سقوط الامر بالاهم هست لا نقیضه.

اقول: این مطلب باز می خواهد اختلاف رتبه درست کند بین امر به مهم و امر به اهم با یک مقدار استدلال پیشرفته تر. آن استدلالهای قرون وسطایی وجه اول در آن نیست، این وجه اول با آخرین ابتکارت علمی همراه است. ولی هیچ منتج نیست. برای اینکه اختلاف رتبه بین امر به اهم و امر به مهم عرض کردیم مشکلی را حل نمی کند.

از این بحث گذشتیم.

البته این استدلال بد استدلالی نیست. بالاخره عصیان اهم علت است (ولو علت تکوینیه نیست ولی علت بالمعنی الاعم است اعم از علت تکوینیه وتشریعیه است) برای دو چیز: یکی سقوط الامر بالاهم، و یکی ثبوت الامر بالمهم. و معلولین علت واحده هم رتبه اند. خب این حرف بدی نیست.

شما نفرمائید که آقای بروجردی ره فرمود دیگران هم فرموده اند که غلط است ما بگوئیم عصیان علت سقوط امر است. آن چیزی که علت سقوط امر است عجز مکلف است از امتثال، و یا ارتفاع موضوع است. عصیان بما هو عصیان مسقط تکلیف نیست مادامی که منجر نشود به عجز مکلف از امتثال یا به انتفاء موضوع. کسی که میت را دفن نمی کند، صرف عصیان امر به دفن میت مسقط امر نیست. یا باید گرگ بخورد این میت را، که ارتفاع موضوع بشود، یا دیگر این مکلف عاجز بشود از امتثال امر به دفن میت، چون حرکت کرد و از آن مسیر فاصله گرفت دیگر نمی تواند به آن منطقه برگردد، والا صرف عصیان بما هو عصیان مسقط امر نیست. آقای بروجردی ره اینجور فرموده است.

اقول: باشد مهم نیست، شما یک مقدار ما را در این مسیر معطل می کنید، عصیان علت سقوط نیست اما ملازم است با علت سقوط. چون عصیان سبب عجز مکلف می شود و عجز مکلف سبب سقوط است. عصیان منتهی می شود به عجز، والا عصیان صدق نمی کند. عصیان منتهی به عجز می شود و عجز هم منتهی به سقوط امر می شود. فرق نمی کند.

پس اشکال ما این است که اختلاف رتبه بین امر به مهم وامر به اهم را درست کردید جزاکم الله ولکن به هیچ دردی نمی خورد و هیچ مشکلی را حل نمی کند.

در بحث ترتب که ما امکانش را اثبات کردیم، یک مطلبی هست و این مطلب مهم است، این را عرض کنم: مرحوم ایروانی فرموده است ترتب را درست کردید بسیار خوب، اما اصلا کسی که امر به اهم را ترک می کند مشغول ضد عبادی می شود، این اصلا عقلاءا لا یتمشی منه قصد القربة. آقا از طلوع فجر تا طلوع آفتاب مشغول دعای ندبه و قرائت قرآن است می گوید نمازمان را بعدا قضاء می کنیم. عقلاء می گویند اصلا این چه عبادتی است؟ اصلا ولو شما امر ترتبی هم درست کردید ولی اصلا این عمل را مقرب نمی دانید. در نهج البلاغه هست که: « لا بأس بالنوافل ما لم تضر بالفرائض فإذا اضرت بالفرائض فارفضوها».

اقول: این فرمایش مرحوم ایروانی درست نیست. حالا کسی نماز نمی خواند بیاید کافر حربی بشود؟ نماز نمی خواند، حالا بجای نماز بگیرد بخوابد. حالا قرآن بخواند. حال مولا آن موقعی که قرآن می خواند بهتر است یا آن وقتی که می رود قمار بازی می کند یا به لهو و لعب مشغول می شود؟ مول گفته نقذ الغریق، این آقا انقاذ غریق نکرد رفت نماز خواند. بله انقاذ غریق نکرد بسیار بد کرد، اما این نماز چه مشکلی دارد، بهتر از این است که برود بازی بکند. ولو داعی این آقا بر ترک انقاذ غریق این است که می گوید اگر نبود نمازم را نخوانده بودم اگر ده تا غریق هم جلوم بود می رفتم همه را انقاذ می کردم اما من از نماز خدا نمی گذرم. خب باشد، باز هم این مشکل جهل این آقا است. اما حالا که دارد انقاذ غریق را ترک می کند و می آید نماز می خواند، خدا با این نمازش مشکل ندارد، عرف هم با این نمازش مشکل ندارند، می گویند چرا انقاذ غریق را ترک کرد. مردم با دعای ندبه او مشکل ندراند، مشکلشان این است که می گویند چرا نمازت را نخواندی.

سؤال: اشکال در صلاحیت تقرب است یا در متمشی شدن قصد قربت است؟

 جواب: در متمشی شدن است. می گوید برفرض امر ترتبی باشد، اما این فعل از این آقا چطور به وصف عبادت صادر بشود. می گوید ضد عبادی واجب اهم لا یصلح للمقربیة.

پس این درست نیست.

بحث در این واقع می شود که راجع به ترتب ما امکانش را درست کردیم. مرحوم نائینی وآقای خوئی یک جمله ای فرموده اند، فرموده اند اثبات امکان ترتب کافی است برای اثبات وقوع آن. همینکه گفتید ممکن است، رسیدید به آخر خط، دیگر راجع به وقوع آن کسی نمی تواند با شما چانه بزند. چرا؟ برای اینکه مقتضای اطلاق دلیل این است که مثلا نماز در وقت وجوب انقاذ غریق امر دارد. أقم الصلاة. اگر ترتب ممکن نبود، می گفتیم امر به نماز ساقط است. ولی وقتی ترتب ممکن شد یا محتمل الامکان شد (که بنده اضافه کردم) شما به ظهور اقم الصلاة تمسک می کنید می گوئید که امر به نماز مطلقا نمی شود، اما امر به نماز مترتبا علی عصیان الانقاذ که محذوری ندارد. حال یا جازمیم که محذوری ندارد. وقتی جازمیم محذور ندارد، رفع ید از ظهور اقم الصلاة نسبت به اصل وجوب نماز، رفع ید از حجت است به لا حجت. واگر احتمال هم بدهیم امکان ترتب را، باز در اصول گفته اند که اگر ظاهر خطاب مولا حکمی باشد نمی دانیم این حکم ممکن است یا ممکن نیست، اصالة الامکان جاری می کنیم، بناء عقلاء بر این است که اگر ظاهر خطاب مولا یک حکمی بود تا احراز نکنند که محال است باید بنا بگذارند بر وقوع آن.

سؤال وجواب: اگر ظاهر خطاب این است که اقم الصلاة واین ظهورش شامل نماز مزاحم انقاذ غریق هم می شود. اطلاق این امر معقول نیست. چون اطلاق امر به مهم که به نظر مشهور محال است. ولکن اصل امر به مهم که معقول هست جزما أو احتمالا.

سؤال: وقتی حکم مترتبا را احتمال میدهیم مستحیل باشد یعنی احتمال میدهیم که شارع همچنین چیزی نگفته باشد. جواب: شارع که فرموده اقم الصلاة، احتمال میدهیم مطابق با واقع بودن این ظهور محال باشد. ظهور اقم الصلاة که می گوید امروز هم نماز واجب است حتی مطلقا واجب است. منتهی می دانیم ظهور مطلق ندارد به نظر مشهور، وجوب مشروطش ممکن است، و ما برای رفع ید از اصل وجوب نیاز به حجت اقوی داریم.

سؤال وجواب: إذا اضرت بالفرائض فارفضوها مثل فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع است، این ارشاد است به اینکه ترک کن این را تا بروی او را انجام بدهی. نه اینکه نهی داری از این. می گوید مطالعه را رها کن برو نان بخر، نه اینکه اگر نان نخریدی هم مطالعه نکن. لا خیر فیها یعنی خوب مطلق نیست که انسان بجای فریضه نافله بخواند. نه اینکه حالا اگر فریضه را ترک کردی نافله را هم ترک کن برو در خیابان بگرد.

سؤال وجواب: آنچه در ذهن ما هست این است که لا بأس بالنوافل ما لم تضر بالفرائض فإذا اضرت بالفرائض فارفضوها. برفرض تعبیر دیگری باشد که لا خیر بالنوافل إذا اضرت بالفرائض. اگر هم این باشد یعنی لا خیر مطلق نیست. ظهور عرفی این عبارات این است.

سؤال وجواب: اولا سند ندارد. وانگهی لا قربة بالنوافل إذا اضرت بالفرائض یعنی قربت ندارد به این معنا که متفاهم عرفی این است که ترک فریضه به بهانه نافله درست نیست. اما اگر فریضه را نمی خوانی نافله را هم ترک کن؟ این متفاهم عرفی نیست. ثالثا: برفرض این فرمایش شما درست باشد اما در نافله است، در واجب مهم و اهم که نیست. نفرمود که لا قربة بالواجب المهم إذا اضر بالواجب الاهم. اینجور که نفرمود. فوقش در نافله و فریضه کسی بگوید سند درست است و این ظاهر لا قربة بالنوافل إذا اضرت بالفرائض یعنی نافله ای که ضد فریضه است قربی نیست. برفرض این باشد اما در مورد واجب مهم و اهم که اینطور نیست.

این یک مطلب.

راجع به این مطلب که اثبات ترتب کافی است در اثبات وقوع آن، این مطلب درستی نیست. چرا؟ برای اینکه گاهی عرف اگر خطاب یک ظهوری داشت و این ظهور ممکن نبود، مثلا یک خطابی ظاهر بود در وجوب مطلق، این قابل اخذ نبود، حمل این خطاب بر واجب مشروط گاهی اخذ به ظهور خطاب تلقی نمی شود. این تحمیل یک ظهور جدیدی است بر خطاب.

مثلا ما در حدیث داریم کل شیء لک حلال. علم اجمالی داریم یا این آب نجس است یا آن آب. ظاهر کل شیء لک حلال این است که مرخص هستید در شرب این آب و مرخصید در شرب آن آب. دو تا ترخیص مطلق. این مستلزم مخالفت قطعیه علم اجمالی است و این نمی شود. بعضی ها گفته اند الضرورات تتقدر بقدرها، ما از اطلاق ترخیص در این دو رفع ید می کنیم، می گوئیم انت مرخص فی شرب هذا الماء إذا ترکت شرب الماء الثانی. و انت مرخص فی شرب الماء الثانی إذا ترکت شرب الماء الاول. می شود دو تا ترخیص مشروط. نتیجه اش این می شود که یکی را می توانی بخوری به شرط اینکه دیگری را ترک کنی. اسم این را می گذارند ترخیص تخییری در اطراف علم اجمالی.

مرحوم آقا ضیاء عراقی فرموده کسانی که ترخیص در مخالفت احتمالیه علم اجمالی را ممکن می دانند باید ملتزم بشوند به این ترخیص تخییری.

اقول: ما اینجور جواب دادیم (و در برخی از کلمات هم هست) که آن چیزی که مضمون کل شیء لک حلال است، ترخیص مطلق است در این آب و آن آب. اینکه ما بیائیم حمل کنیم این کل شیء لک حلال را بر ترخیص تخییری، این عمل به بعض ظهور نیست، این تحمیل ظهور جدید است بر حدیث.

ببینیم آیا در اینجا هم مشابه همین مطلب را می توانیم بیان کنیم یا نه.